

## تفسیر فرهنگ از دیدگاه کلیفورد گیرتز با تاکید بر مکتب نمادگرایی

وحید رشیدوش<sup>۱</sup>

حسن یوسفی نژاد<sup>۲</sup>

### چکیده

بدون شک کلیفورد گیرتز از برجسته‌ترین مردم‌شناسان معاصر است که در ارتقای جایگاه مردم‌شناسی و مطالعه فرهنگ نقش اساسی داشته است. یکی از مهمترین موارث نظری و عملی گیرتز را باید تلاش‌های او در توضیح رابطه «فرهنگ» و «جامعه» دانست. او با قائل شدن استقلال و اولویت برای فرهنگ، از پیشقراولان رویکردی است که کریستین بل آن را «فرهنگ‌گرا - نمادگرا» خواند. گیرتز تلاش می‌کند گذشتن شبکه‌های معنایی را از خلال نمادها نشان دهد و این نظریه را در چارچوب نوعی مردم‌نگاری تفسیری، مفهوم‌پردازی کند.

مقاله حاضر به بررسی رویکرد روشی گیرتز در حوزه انسان‌شناسی، با تاکید بر دو کار عمده وی، یعنی تفسیر فرهنگ‌ها و صورت‌بندی مجدد تفکر اجتماعی پرداخته و تلاش می‌کند تحلیلی از آرای گیرتز ارائه کند و نشان دهد که او را به چه تعبیر باید یک تفسیرگرا دانست؟ و همچنین با تاکید و مروری بر رویکرد تفسیری گیرتز به فرهنگ و نمادها، توضیح دهد او چگونه از آیین به عنوان یک متن برای تفسیر یک فرهنگ که در حقیقت مجموعه‌ای از معانی است که از خلل نمادها درک و دریافت می‌شود، استفاده می‌کند.

**واژگان کلیدی:** فرهنگ، انسان‌شناسی، متن‌واره‌گی، توصیف عمیق، کلیفورد گیرتز، نماد.

۱. استادیار گروه مردم‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

rashidvash@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری مردم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

hassany57@yahoo.com

## طرح مساله

بی‌تردید از میان متفکران معاصر در حوزه انسان‌شناسی و حتی فراتر از آن، این نام کلیفورد گیرتز<sup>۱</sup> است که امروزه بیش از هر متفکر دیگری بر زبان‌ها است و این امر، نخست به دلیل رویکرد خاص وی به مسئله "فرهنگ"<sup>۲</sup> و به صورت کلی رویکرد تازه وی به علوم انسانی و علوم اجتماعی است. جایگاه گیرتز فراتر از مرزهای انسان‌شناسی<sup>۳</sup>، به عنوان چهره‌ای فرارشته‌ای، در حد فاصل علوم اجتماعی و علوم انسانی است. در واقع رویکردهای نظری گسترده و نوآورانه وی که ترکیبی از نظریه‌های فلسفی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی<sup>۴</sup>، زبان‌شناختی<sup>۵</sup> و با به کمک طلبیدن نقد ادبی است، وی را مستعد کسب این جایگاه ساخته است. در حوزه علوم انسانی و تاثیر بر آن در انتهای قرن بیستم، می‌توان وی را با متفکرانی همچون هابرماس<sup>۶</sup>، فوکو<sup>۷</sup> و بوردیو<sup>۸</sup> مقایسه کرد، با این تفاوت که وی، خاستگاه جغرافیایی آمریکایی دارد.

علی‌رغم داشتن خاستگاه متفاوت با متفکران قاره اروپا، گیرتز را می‌توان کاملاً متعلق به سنت نظری قاره‌ای دانست. چیزی که بیش از هر چیز در روش‌شناسی گیرتز در اتخاذ رویکردی جدید در حوزه فرهنگ و سعی وی برای در انداختن طرحی نو در این حوزه و همچنین ایجاد یک چرخش پارادایمی در علوم اجتماعی نمایان است.

فرآیند تفسیر<sup>۹</sup>، جوهر مردم‌نگاری<sup>۱۰</sup> را تشکیل می‌دهد. زمانی که مردم‌نگاری از فهرست بندی ساده فراتر می‌رود مسئله تفسیر مطرح می‌شود.

در دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم، انسان‌شناسی نمادین و تفسیری با رویکرد خاص خود نسبت به فرهنگ در مقابل گرایش‌های مادی مانند ماتریالیسم<sup>۱۱</sup> یا پوزیتیویسم<sup>۱۲</sup> فرهنگی قرار گرفت. در این طرز تلقی پدیده‌های فرهنگی از این باور حرکت می‌کند که فرهنگ مجموعه‌ای از معانی است که از خلال نمادها<sup>۱۳</sup> و نشانه‌ها درک و دریافت می‌شوند و برای درک آن باید ابتدا سراغ تحلیل این نمادها

1. Clifford Geertz
2. Culture
3. Anthropology
4. sociological
5. cognitive language
6. Habermas
7. Foucault
8. Bourdieu
9. Interpretation
10. Ethnography
11. Materialism
12. Positivism
13. symbols

رفت. کسی که چنین مدلی را بسان روش در انسان شناسی مورد تاکید قرار داده است کلیفورد گیرتز است.

### مروری بر زندگی و آثار کلیفورد گیرتز

کلیفورد گیرتز از انسان شناسان پرآوازه این روزگار است. او توانسته دگرگونی‌های گسترده‌ای در تعریف فرهنگ با رویکرد روش‌شناسی تفسیری پدید آورد. او بر پایه مشاهده و بازگشت به میدان علوم اجتماعی، الگوی تازه‌ای به نام روش هرمنوتیک<sup>۱</sup> و "نشانه‌شناسی" در انسان شناسی دین و دین پژوهی ایجاد کند.

کلیفورد گیرتز در اوت ۱۹۲۶ در سانفرانسیسکو<sup>۲</sup> به دنیا آمد و با استفاده از بورس به دانشگاه رفت. وی تحصیلاتش را در اوهایو<sup>۳</sup> با فلسفه آغاز کرد و با زمینه‌های فلسفی خود، در دانشگاه هاروارد<sup>۴</sup> به انسان‌شناسی پرداخت. در موسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون<sup>۵</sup>، در حوزه‌های کاربردی‌تر انسان‌شناسی، کارهای پژوهشی‌اش را کامل کرد و به انگیزه مطالعه، با همسرش رهسپار اندونزی شد. او در دانشگاه برکلی<sup>۶</sup> شیکاگو<sup>۷</sup> تدریس می‌کرد و تا هنگام مرگش، استاد برجسته دپارتمان علوم اجتماعی بود. تحقیق‌های انسان‌شناختی او به‌روش میدانی و تجربی در کشور اندونزی و مراکش از پژوهش‌های تطبیقی در جامعه‌شناسی دین به شمار می‌رود که موجب شهرت او در نزد انسان‌شناسان معاصر نیز شده است.

نخستین کتاب گیرتز به نام «دین مردم جاوه» (۱۹۶۰) (گیرتز، ۱۹۷۳: ۸۹) در بردارنده پژوهش‌های وی درباره مردم اندونزی و مراکش و به‌ویژه، مطالعاتش درباره اسلام ساکنان شمال آفریقا است که بر ژرفا و گستره کوشش‌های او گواهی می‌دهد. نظریه‌پردازی‌های او در این اثر، پیامد مشاهده‌ها و بررسی‌های میدانی‌اش در آیین‌ها و رفتارهای دینی و فرهنگی آن جوامع می‌توان شمرد. «اسلام آن‌گونه که مشاهده می‌شود» از دیگر کتاب‌های اوست که در آن به مقایسه اسلام اندونزی و اسلام مراکش می‌پردازد. وی در این کتاب به‌دنبال تعریف و چپستی اسلام نیست؛ بلکه می‌خواهد تأثیر اندونزی بودن یا مراکشی بودن را در مسلمان بودن مردمان آن کشورها دریابد (بختیاری و همکاران، ۱۳۸۲: ۸۸).

1. Hermeneutics
2. Sanfransisco
3. Ohio
4. Harvard University
5. Princeton University
6. Berkeley University
7. Chicago

او با نگاهی بیرونی و تطبیقی، در پی پاسخگویی بدین پرسش است که چه باورها و رفتارهایی، کدامین ایمان را، در کدام اوضاع و احوال اجتماعی پشتیبانی می‌کنند؟ برای رسیدن به پاسخ، فقط توضیح و تفسیر باورها، عقاید و نهادها کافی نیست، بلکه باید چگونگی ماندگاری این باورها، رفتارها و نهادهای ویژه، و زنده ماندن، مردن یا مانع‌شدن آنها برای ایمان‌های دینی روشن شود. او مدعی نیست که در این مطالعه، یک انسان‌شناس دینی است و سخنان او ناگزیر از دیدگاه انسان‌شناسی ادا نمی‌شود.

پرسش اصلی گیرتز این است که چنین واکنش‌هایی، به کمک چه ابزارها و در چه فرایند و چه اوضاع اجتماعی و فرهنگی صورت می‌پذیرند؟ او برای یافتن پاسخ، جامعه‌های مراکش و اندونزی را در قالب «سطح تحلیل» و «مورد مشاهده» برمی‌گزیند. این دو کشور مسلمان‌نشین، با وجود همانندی‌هایی که با دیگر مردمان جهان اسلام دارند، از تفاوت‌های بسیاری نیز برخوردارند: یکی از آنها در غربی‌ترین منطقه جغرافیایی و دیگری در شرقی‌ترین منطقه است و هریک به اندازه‌های گوناگونی از مرکز اصلی اسلام (عربستان) دور هستند؛ اما مردم هر دوی آنها مانند دیگر مسلمانان، رو به کعبه نماز می‌گزارند (گیرتز، ۱۹۶۰: ۴). سرانجام گیرتز در اکتبر ۲۰۰۶ در فلادلفیا<sup>۱</sup> درگذشت.

#### پیشینه‌های تاریخی اندیشه گیرتز

ایده‌های مهم گیرتز در باب فرهنگ و دین از دو جریان علمی عمده نشأت گرفته است: سنت جامعه‌شناختی کلاسیک و سنت نیرومند و مستقل انسان‌شناسی آمریکایی. از صاحب نظران کلاسیک جامعه‌شناسی، ماکس وبر<sup>۲</sup>، جامعه‌شناس شهیر آلمانی، به طور غیرمستقیم و تالکوت پارسونز<sup>۳</sup>، جامعه‌شناس آمریکایی معاصر، بیش از دیگران در شکل‌گیری اندیشه گیرتز مؤثر بوده‌اند. رویکرد تفهیمی<sup>۴</sup> وبری<sup>۵</sup> که بر لزوم دخالت ایده‌ها و نگرش‌های کنشگران در تفسیر کنش‌های انسانی و تلاش برای درک معانی فرهنگی نهفته در آنها از طریق ایجاد همدلی؛ تلقی فرهنگ به عنوان محصول و فرآورده کنش‌های انسانی و نقش کلیدی آن در جهت‌دهی به کنش‌های انسانی مطابق با ایده‌ها، نگرش‌ها و ارزش‌های خاص؛ لزوم شناخت بستر فرهنگی جامعه و نمادهای موجود در آن و جای دادن کنش مورد مطالعه در چارچوب نظام نمادین مذکور با هدف درک معانی متناسب با معانی مقصود کنش‌گران؛ از بارزترین ایده‌های وبری است که در کار گیرتز به گونه‌های مختلف انعکاس یافته است. جامعه‌شناس دیگری که هم به صورت غیر مستقیم و از طریق ترجمه و انتقال آثار وبر از آلمانی به انگلیسی و ایجاد امکان برای بهره‌گیری گیرتز و سایر انگلیسی‌زبانان از این آثار و هم به صورت مستقیم بر اندیشه گیرتز تأثیر تعیین‌کننده داشته، جامعه‌شناس معروف و استاد نامدار هاروارد، تالکوت پارسونز است. عطف توجه

1. Philadelphia
2. Max Weber
3. Talcott Parsons
4. Verstehen
5. Max Weber

عمیق پارسونز به فرهنگ به عنوان یکی از خرده نظام های عمده و محوری نظام اجتماعی و به مثابه شبکه پیچیده‌ای از ارزش‌ها، نمادها و باورها که هم با فرد و هم با جامعه کنش متقابل داشته و نقش تعیین کننده‌ای در عملکرد سایر خرده نظام‌ها و کل نظام اجتماعی از یک سو و کنش‌های فردی از سوی دیگر ایفا می‌کند، از جمله ایده‌های کلیدی انعکاس یافته در اندیشه‌گیرتر است. از نظر پارسونز نظام فرهنگی یک امر عینی و مجموعه‌ای از نمادها یعنی اشیا، حرکات، اشارات، کلمات و رخدادهای معنادار است که هرچند در بیرون از ذهن افراد وجود دارند، اما در درون آنها عمل کرده و به نگرش‌ها، ذهنیت و جهت گیری‌های کنشی آنها شکل داده و کنش‌هایشان را در مقام تحقق هدایت می‌کنند. خلاصه اینکه اگر ویر نشان داد که چگونه می‌توان یک فرهنگ را فهمید، پارسونز نشان داد که در کجا آن را می‌توان یافت. به نظر پارسونز، فرهنگ فقط مجموعه‌ای از عواطف خیال انگیز و یا تصورات متغیر در ذهن افراد نیست، بلکه امری واقعی و با ثبات و به عبارتی، یک امر عینی است که بر عواطف افراد تأثیر گذاشته اما موجودیتی جدای از آنها دارد. همه افراد جامعه می‌توانند این نظام نمادین را به دلیل عینیت و واقعیتش تمییز داده و مورد مطالعه قرار دهند. انسان‌شناسان نیز به دلیل همین وجهه عینی است که مطالعه فرهنگ را مهم‌ترین حوزه مطالعات خویش قرار داده‌اند. گیرتر نیز فرهنگ را نظام عینی نمادها می‌داند و به همین اعتبار، برخی اندیشمندان عنوان انسان شناسی «نمادین» را برای رویکرد او مناسب تر از انسان شناسی «تفسیری» می‌دانند.

اندیشه‌گیرتر علاوه بر جامعه شناسان فوق از برخی انسان شناسان معاصر نیز تأثیر پذیرفته است. از این میان می‌توان از فرانس بواس<sup>۱</sup>، آلفرد لوئیس کروبر<sup>۲</sup>، روبرت لووی<sup>۳</sup> و روث فولتن بندیکت<sup>۴</sup> نام برد. وجه مشترک اندیشمندان مزبور، تأکید بر اهمیت و اعتبار مطالعات میدانی به عنوان مناسب‌ترین روش برای بررسی و مشاهده فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی به عنوان کلیدی‌ترین بخش مطالعات انسان-شناختی و تفسیر این پدیده‌ها در پرتو شواهد عینی و واقعی است.

بواس، کروبر و لووی، علاوه بر اهمیت مطالعات میدانی، بر "فرهنگ" به عنوان مهم‌ترین و کانونی‌ترین بخش پژوهش‌های انسان شناختی تأکید ورزیده‌اند. آنها در بررسی‌های میدانی خود تأکید کرده‌اند که تنها یک جامعه خاص را مورد تحقیق و پژوهش قرار نمی‌دهند - آن گونه که برخی از محققان اروپایی ترجیح می‌دادند - بلکه نظام وسیعی از ایده‌ها، رسوم، نگرش‌ها، نمادها، و نهادهایی را که جامعه تنها بخشی از آن هاست مورد بررسی و تأمل قرار می‌دهند. به نظر این مردم‌شناسان آمریکایی، "جامعه" اصطلاحی بود که بیشتر به عناصر صرفاً مادی و ساختاری اجتماعات انسانی اشاره داشت، در حالی که اصطلاح مناسب برای مفهوم جامع تر آنها که از نگرش‌ها و عواطف موجود در ماورای نظم اجتماعی

1. Franz Boas
2. Alfred Louis Kruber
3. Robert Lowie
4. Ruth Fulton Benedict

حکایت می کند، "فرهنگ" است. روث بندیکت توضیح می دهد که فرهنگ، حتی کلید فهم خصلت های شخصیتی فرد نیز می باشد (دانیل پالس، ۱۳۸۲: ۳۳۵).

### سنت انسان شناسی

انسان شناسانی همچون مید<sup>۱</sup>، کلاکهان<sup>۲</sup>، بوآس، کروبر و بندیکت کسانی بودند که بیشترین تاثیر را بر افکار گیرتز داشته اند. کلاکهان با درگیر کردن و با حمایت از وی در عضویت در تیم های تحقیقاتی مهم و همچنین دادن پیش نویس اولیه کتاب مشترکش با کروبر (فرهنگ: مطالعه ای انتقادی در مفهوم و تعاریف آن) به گیرتز و تشویق گیرتز به دسته بندی و مرتب کردن حدود ۱۷۱ تعریف که این دو از این مفهوم مبهم و چندوجهی فرهنگ جمع آوری کرده بودند، (کروبر و کلاکهان، ۱۹۵۲: ۲۲۴) نقشی بنیادین در شکل گیری پایه های دانش فرهنگی گیرتز داشت. در واقع، این گستردگی و تنوع در تعاریف فرهنگ و رویکردها نسبت به آن بود که گیرتز را به فکر فرو برد که در این مفهوم بیشتر مطالعه کند که در نهایت به تلاش وی در ارائه رویکردی نو و متفاوت از رویکرد مسلط بر انسان شناسی آن زمان آمریکا انجامید.

به علاوه رویکرد خاص و بحث برانگیز نسبت به دو مفهوم جامعه و فرهنگ در میان جامعه شناسان و انسان شناسان دهه ۴۰ و ۵۰ آمریکا، یکی از عواملی بود که توجه گیرتز را به مفهوم فرهنگ جلب نمود. انسان شناسان آمریکایی آن زمان، مفهوم جامعه را بیشتر تجلی یافته در عناصر مادی و ساختارهای اجتماعی می دانستند و در مقابل، فرهنگ را برای درک نگرش ها، عواطف و موارد غیرعینی موجود در آن سوی نظم اجتماعی به کار می بردند. واضح ترین این نوع نگرش نزد روث بندیکت بود که میان فرهنگ و شخصیت افراد رابطه ای عمیق برقرار می کرد. (بندیکت، ۱۹۶۰: ۶۲ - ۵۲) و از نظریات وی به عنوان مکتب فرهنگ و شخصیت در انسان شناسی نام برده می شود.

به علاوه رویکرد خاص و بحث برانگیز نسبت به دو مفهوم جامعه و فرهنگ در میان جامعه شناسان و انسان شناسان دهه ۴۰ و ۵۰ آمریکا، یکی از عواملی بود که توجه گیرتز را به مفهوم فرهنگ جلب نمود. انسان شناسان آمریکایی آن زمان، مفهوم جامعه را بیشتر تجلی یافته در عناصر مادی و ساختارهای اجتماعی می دانستند و در مقابل، فرهنگ را برای درک نگرش ها، عواطف و موارد غیرعینی موجود در آن سوی نظم اجتماعی به کار می بردند. واضح ترین این نوع نگرش نزد روث بندیکت بود که میان فرهنگ و شخصیت افراد رابطه ای عمیق برقرار می کرد. (بندیکت، ۱۹۶۰: ۶۲ - ۵۲) و از نظریات وی به عنوان مکتب فرهنگ و شخصیت در انسان شناسی نام برده می شود.

گیرتز در سنت انسان شناختی سعی می کند با تعریف و مشخص نمودن دو مفهوم اصلی، راه را بر بنیاد نظریه خود هموار کند. این دو مسئله، یکی "تعریف" فرهنگ و اساسا مفهوم معنا و دیگری، "روش"

1. Mead

2. Kluckhohn

دست‌یابی به معنا در فرهنگ است. برخلاف نظر استروس<sup>۱</sup> و سایر انسان‌شناسان، گیرتز با به کار گرفتن روش هرمنوتیک، در پی فهم فرهنگ و معنای آن از درون است و همین امر، نیازمند آن است تا اولاً وی تعریف خاص خود را از فرهنگ ارائه دهد و از سوی دیگر، با یک انقلاب روشی در انسان‌شناسی، در جستجوی این مفهوم، رویه‌های حاکم بر آن و معانی خاص آن باشد. مفروض اصلی گیرتز در پایه‌گذاری سنت نظری، مسئله فهم فرهنگ است. او در تعریف خود از فرهنگ می‌نویسد:

«مفهومی از فرهنگ که من جانب‌دار آن هستم و سعی بر نشان دادن سودمندی آن در نوشته حاضر دارم، اساساً دارای ماهیتی نشانه‌شناختی است. من همچون ماکس وبر باور دارم که آدمی حیوانی است معلق در شبکه‌ای از معناها که خود در تنیده است. من فرهنگ را این شبکه معنایی می‌دانم (و معتقدم) تحلیل آن نه به روش علوم آزمایشگاهی که به دنبال قانون است، بلکه به روش تفسیری است که در جستجوی یافتن معنا است» (گیرتز، ۲۰۰۰: ۵).

### رویکرد تازه در انسان‌شناسی

او روش کار خود را معناشناسانه می‌خواند و بر این است که مردم‌نگاری یا پژوهش انسان‌شناختی عملی خلاق است و پژوهشگر انسان‌شناس، بیش از هر چیز با تفسیر فرهنگ و بازنمایی آن برای خواننده درگیر می‌شود.

بنابراین نخستین پرسش گیرتز به این مسئله معطوف می‌شود که «نمادها» چگونه خود را در قالب کنش‌های جمعی و عمومی نشان می‌دهند؟ او در تحلیلی دقیق‌تر می‌گوید زمینه پیدایش گزاره‌های انسان‌شناختی، نه از راه اجماع علمی دانشمندان، که با تهذیب و پالایش در میانه بحث فراهم می‌شود. او بر پایه همین رویکرد کتابی به نام «تفسیر فرهنگها»<sup>۲</sup> منتشر کرد که طرح اصلیش بر این نظریه استوار بود.

### ویژگی‌های اندیشه گیرتز

اندیشه مردم‌شناختی گیرتز علاوه بر وجوه اشتراک با سایر اندیشمندان، واجد خصایص و مشخصه‌های متمایز کننده‌ای است که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

- مخالفت صریح با علوم اجتماعی رایج به ویژه در حوزه روش‌شناسی و بنیان‌گذاری نوع جدیدی از انسان‌شناسی تحت عنوان «انسان‌شناسی تفسیری»<sup>۳</sup> و تأکید بر صبغه تفسیری و ویژگی متفرد موضوعات مورد مطالعه علوم انسانی در مقابل خصیصه تبیینی، علت جویانه و تعمیم‌پذیر مطالعات تجربی و مطالعات معمول علوم طبیعی؛

1. Strauss
2. The Interpretation of Cultures
3. Interpretive Anthropology

- تأکید بر مطالعات خرد و جزئی؛ ترسیم مینیاتورهای قوم نگارانه و مطالعه موضوعات محدود همچون طایفه‌ها، قبیله‌ها، مکان‌ها، فرهنگ‌ها و مردم مشخص از طریق بررسی خصوصیات ریز و جزئی آنها؛
- عدم امکان ارائه یک نظریه کلی و جهان شمول تفسیر فرهنگی بر اساس مطالعات خرد؛
- عدم امکان دستیابی به یک قانون فراگیر در پرتو مطالعات تفسیری؛
- از نظر گیرتز، علم تحلیل فرهنگ نه یک علم تجربی قانون‌گرا، که یک علم تفسیری معناگراست؛ از این رو، در حوزه مطالعه فرهنگ (قوم‌نگاری)<sup>۱</sup> و دین، همه معارف به اصطلاح «محلی» خواهند بود و امکان دستیابی به یک علم کلی و جهان شمول و ارائه نظریه در خصوص اشکال عام و کلی این دو، هیچ‌گاه میسر نخواهد شد.
- تلقی قوم‌نگاشتی از انسان‌شناسی به جای تلقی رایج آن به عنوان یک علم به معنای مصطلح آن؛
- تأکید بر مطالعه فرهنگ (یا الگوی کلان زندگی در فراسوی واحدهای اجتماعی خرد) به جای جامعه به عنوان موضوع اختصاصی مطالعات انسان‌شناختی؛
- تلقی فرهنگ به عنوان نظام عینی ایده‌ها و بافت مشترک معانی تبلور یافته در اشکال عینی؛
- توجه به عنصر معنا در ورای کنش‌های عینی و کشف مضمون زندگی در کلیت آن و نحوه تفکر مردم درباره آیین‌ها، ساخت‌ها، عقاید و رسوم جاری جامعه؛
- تلقی معنا به عنوان یک امر مشترک و اجتماعاً پذیرفته شده نه امری صرفاً ذهنی و شخصی؛ (معنا هر چند به ذهن افراد قائم است، اما امری شخصی نیست).
- اتخاذ رویکرد تفسیری در مطالعه فرهنگ یا - به اصطلاح - توصیف عمیق واقعیت آن و مقاصد کنشگران از کنش‌های متنوع خود؛ (در خصوص دین نیز، هدف توصیف عمیق آن از دید مؤمنان تجربه‌کننده آن است).
- تفسیر انسان‌شناسانه فرهنگی یعنی «حدس زدن معانی و ارزیابی این حدس‌ها و نتیجه‌گیری‌های تبیینی؛
- تعمیم ناپذیری مطالعات فرهنگی خردنگر و عدم امکان مقایسه کامل و دقیق دو فرهنگ یا دو حوزه فرهنگی با یکدیگر به عبارتی، جدا‌انگاری فرهنگ‌ها به مثابه تافته‌های جدابافته؛ (البته تلاش گیرتز در کتاب اسلام مشاهده شده برای ارائه چارچوبی جهت تحلیل مقایسه‌ای دین در دو منطقه مورد مطالعه، با ایده مذکور منافات ندارد).
- توجه عمیق به دین به عنوان یک نظام و واقعیت فرهنگی مستقل نه جلوه صرف نیازهای اجتماعی یا تنش‌های اقتصادی و لزوم بررسی تأثیر آن در تمام زوایای زندگی؛
- تأکید بر اهمیت روش کیفی و مطالعات میدانی به عنوان شیوه پذیرفته شده جهت دستیابی به نتایج عینی و واقعی در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی.



## فرهنگ همچون متن

دیدگاه و روش گیرتز در انسان‌شناسی فرهنگ و دین را بدون مایه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی پیش از آن نمی‌توان بررسی کرد؛ زیرا وی از رویکرد فلسفی لودویگ ویتگنشتاین<sup>۱</sup> در نقد و ناکافی بودن "زبان خصوصی"<sup>۲</sup> و مفهوم "صورت‌های زندگی"<sup>۳</sup> و پیچیدگی اوضاع طبیعی و فرهنگی در قالب پیش فرض شناخت هر دنیایی از زندگی انسانی و از سوی دیگر، رویکرد جامعه‌شناختی ماکس وبر در شناخت فهم دیگران از راه معانی، نمادها و فهم دیگران<sup>۴</sup> تاثیر پذیرفته است. گیرتز همچون ویتگنشتاین متاخر، اما در سطح انضمامی و تجربی، فرهنگ را عمومی می‌داند؛ چون معنا عمومی است (گیرتز، ۱۹۷۳: ۱۲) و نمادها فرآیندی ذهنی و انتزاعی نیستند بلکه ساختی از پدیده‌های اجتماعی به‌شمار می‌روند. نظام‌های معنایی، ناگزیر ویژگی‌های جمعی از یک گروه نیستند. به گفته او هنگامی که می‌گوییم کنش‌های مردم فرهنگ دیگری را جزء فرهنگ خودمان نمی‌فهمیم، در واقع می‌پذیریم که در آشنایی با جهان ذهنی‌ای که کنش‌های آنان، نشانه به حساب می‌آیند کمبود داریم. (همان: ۱۲) زیرا "فرهنگ، عامل قدرت یا امری علی در جهان نیست بلکه متنی است که مردم در آن زندگی می‌کنند." (همان: ۱۴) از این رو میان ساخت اجتماعی و فرهنگ رابطه‌ای دوسویه وجود دارد. فرهنگ، الگوی معانی جای گرفته در نمادهاست و در این میان ساخت اجتماعی عبارت است از روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میان افراد و گروه‌ها" (همان: ۳۶۲).

آبشخورهای فکری گیرتز را در سطح روانشناسی اجتماعی، به دیدگاه‌های فروید و در سطح محیط-شناسی فرهنگی از نوع نگاه جولین استیوارد نیز نسبت داده اند. (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۱۱)

گیرتز با تفسیر و ترکیب این روش‌ها مفهوم فرهنگ را معنا کاوانه و مبتنی بر فهم نوعی بازی تحلیل می‌کند. هدف او فهم فهم دیگران از راه لایه‌های رویین و نمادهای عینی و کنش‌های جمعی و گروهی است. و روش او آزمودن و مشاهده این معانی به کمک نمادهاست و فرهنگ از دید او مفهومی معنایی به‌شمار می‌رود. او می‌گوید من همچون وبر معتقدم که انسان همانند جانوری است درون تار و پودهای معنایی که خود آن را تنیده است و به باور من آن تاروپودها فرهنگ هستند و تحلیل آنها نمی‌تواند بر اساس یک علم تجربی انجام بگیرد، بلکه باید از طریق یک علم تفسیری و در جستجوی معنا انجام شود".

1. Ludwig Wittgenstein
2. Private language
3. form of life

۴. گیرتز ترکیب فهمیدن فهم understanding the understand to را مسله اصلی علوم اجتماعی می‌خواند به این معنا که چگونه می‌توان با گونه‌ای از فهم و درک چیزها، درک دیگری در آن باره داشت.

در اینجا دیدگاه گیرتز را چنین می توان خلاصه کرد: فرد انسانی بدون فرهنگ، از دید کارکردی ناقص و هیولایی بی شکل است که نه درکی از جهت و مسیرش، و نه قدرتی برای چیرگی بر نفسش دارد و آشوبی از انگیزه‌های بی‌سامان و عواطف و حس‌های گنگ و مبهم است (گیرتز، ۱۹۷۳: ۹۹).

### کنش اجتماعی به مثابه متن

مسئله مواجهه با فهم افراد بومی از طریق فهم خودشان از اعمالی که انجام می‌دهند، نیاز به رویکردی متفاوت از رویکردهای معمول در انسان‌شناسی دارد که گیرتز با به کارگیری رویکردهای هرمنوتیکی و تلفیق آنها با رویکرد مشاهده در انسان‌شناسی، آن را مهیا می‌کند. در این روش جدید، کنش اجتماعی به مثابه یک متن در نظر گرفته می‌شود. در واقع، گیرتز کنش اجتماعی که در قالب شکل‌ها و نمادهای فرهنگی اتفاق می‌افتد را، به مانند یک متن در نظر می‌گیرد و سعی دارد از طریق توصیف فربه آن را شرح دهد. در این روش که در یکی از مقاله‌های گیرتز با عنوان جهان در یک متن (۱۹۸۸: ۴۹-۲۵) به خوبی شرح داده شده است، جامعه مانند یک متن در نظر گرفته شده است. برای فهم و تفسیر این متن، ابتدا می‌بایست مرحله اول برای توصیف فربه، یعنی توصیف مختصر را به کار برد و با استفاده از روش مشاهده، مسائل تجربی کنش اجتماعی انسان‌ها را با رویکردی مردم‌نگارانه جمع‌آوری کرد و پس از اتمام توصیف مختصر، به توصیف فربه پرداخت.

در نظر گرفتن جهان و کنش اجتماعی به مثابه یک متن، به شدت متأثر از سنت هرمنوتیک قرن نوزده و بیست و بخصوص دیلتای است. دیلتای با پیش بردن پروژه هرمنوتیک رمانتیک شلایرماخر<sup>۱</sup> (که هرمنوتیک را از متون به تمامی وجوه فرهنگ بشری تسری داد)، تمامی جهان اجتماعی - تاریخی را به مثابه یک متن در نظر گرفت. او کل تاریخ بشر و جهان اجتماعی را به مانند یک رمان یا داستان مورد خوانش قرار داد و سعی کرد تا با بهره گرفتن از روش‌های هرمنوتیک رمانتیک آن را فهم و تفسیر کند (دیلتای<sup>۲</sup>، ۱۹۹۰: ۸۶-۶۴). پس از دیلتای، وارثان سنت هرمنوتیک همچون پل ریکور<sup>۳</sup>، با وارد کردن رویکرد ساختارگرا به هرمنوتیک، سعی در استفاده از نظریه وی در مورد تاریخ به مثابه متن نمودند. نظریه ریکور با پرداختن به این نکته که می‌توان انواع کنش اجتماعی را نیز مانند تاریخ به مثابه متن به شمار آورد (تامپسون، ۱۹۹۵: ۶۳)، راه را بر رویکرد تفسیری گیرتز بیش از قبل هموار کرد.

گیرتز با استفاده از نظریه ریکور و دیلتای و با در نظر گرفتن کنش اجتماعی به مثابه یک متن، تمامی خصوصیات یک متن را در مورد کنش‌های اجتماعی صادق و قابل استفاده می‌داند. همچنین پیش فرض‌های گادامر<sup>۴</sup> در مورد متن یعنی انسجام و یکپارچگی معنایی متن، مرجع بودگی متن و حاوی

1. Schleiermacher
2. Dilthey
3. Paul Ricoeur
4. Gadamer

اطلاعات بودن آن، همگی در دستگاه نظری گیرتز تکرار شده است. در این رویکرد، تمام نمادهای به کار رفته در کنش‌های اجتماعی در یک جامعه (متن)، نمایانگر روایت یکپارچه‌ای از محتوای اصلی یعنی فرهنگ است و بایستی این متن را خواند و تفسیر کرد تا به عمق آن پی برد.

### مفاهیم کلیدی در اندیشه گیرتز

**فرهنگ:** یکی از مفاهیم مهم در رویکرد تفسیری گیرتز که شناخت آن عمده‌ترین رسالت انسان‌شناسی است، مفهوم «فرهنگ» می‌باشد. فرهنگ از نظر وی، کل فراگیری است که بر ابعاد مختلف و جنبه‌های متفاوت جامعه سایه افکنده و اجزا و اضلاع گوناگون زندگی انسان را متأثر ساخته است. فرهنگ مجموعه الگوهای معنایی انتقال یافته در گذر تاریخ و نهادی شده‌ای است که در قالب نمادها تجسم یافته است. و به عبارتی، نظامی از مفاهیم است که به انسان‌ها به ارث می‌رسد و به صورت‌های نمادین بیان می‌شود. نظام فرهنگی حامل و حافظ معانی کنش‌های اعضای جامعه است و تنها به کمک این نظام است که می‌توان به فهم معانی کنش‌ها نایل آمد. وی در فرازی از کتاب تفسیر فرهنگ می‌نویسد: «با ماکس وبر هم عقیده‌ام که انسان حیوانی است که در میان تارهای معنایی‌ای که خود تنیده معلق است. من فرهنگ را همان تارها می‌دانم که برای تحلیل و شناخت آن نمی‌توان با یک دانش تجربی به قوانین آن پی برد، اما می‌توان با تفسیر و تأویل به جستجوی معنای آن پرداخت»، و در جای دیگر می‌نویسد: فرهنگ «سلسله مراتبی است از ساختارهای معانی که شامل اعمال، نمادها و علامت‌های ناشی از حرکات، پلک زدن‌های عادی و مصنوعی، ادا در آوردن‌ها تا اظهار کردن، بیان داشتن، مکالمه کردن و تک‌گویی می‌شود (گیرتز، ۱۹۷۳: ۸۹).

**نماد:** مفهوم نماد از دیگر مفاهیم مهم در اندیشه گیرتز است. نماد چیزی است که می‌تواند به جای چیز دیگری بنشیند و آن را بازنمود یا بیان کند و یا می‌تواند به عنوان نوعی نمودار یا راهنمای آنچه که باید انجام گیرد، عمل کند.

اساساً ریشه انسان‌شناسی فرهنگی به این برمی‌گردد که نمادها نخستین تولید انسان و نیز نخستین ابزار انسانند. نمادها به مثابه بلوک‌های ساختمان دین، زبان، فرهنگ و به طور کلی تولید اجتماعی تصور می‌شوند و به تعبیر گیرتز و بسیاری انسان‌شناسان امریکایی دیگر، نمادها واسطه ارتباط ما با جهان‌اند. گیرتز می‌افزاید که نمادها افزون بر فهم خاصی از جهان، جهت‌گیری در برابر آن را نیز شکل می‌دهند. در واقع به باور گیرتز، نمادها به منزله «الگویی از واقعیت» و «الگویی برای واقعیت» هستند. برای مثال، «چراغ راهنمایی موقعیتی را که در آن قرار گرفته‌ایم برای ما روشن می‌سازد؛ یعنی به ما می‌گوید که به خطر بالقوه برخورد با اتومبیل‌های دیگر در تقاطع سر راهمان نزدیک شده‌ایم. اما در ضمن، همین چراغ قرمز ما را آماده می‌سازد تا به شیوه خاصی عمل کنیم و به ما آموزش می‌دهد و خاطرنشان می‌سازد که مسیر کنشی خاصی را باید دنبال کنیم. این چراغ هم موقعیت را به ما نشان می‌دهد و هم باعث می‌شود که رفتار معینی از خود نشان دهیم. این نمادها از طریق القای تمایلاتی

در انسان‌ها در جهت رفتار کردن به شیوه‌های معین و ترغیب حالت‌های خاص در آنها، به جهان اجتماعی شکل می‌دهند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۲۷۵). از این رو، هر موضوع، عمل، پدیده یا ارتباطی که به عنوان ابزاری جهت اظهار یک تلقی، ایفای نقش می‌کند، به واقع یک نماد است. نمادها بیان عینی، منظم و اجتماعاً پذیرفته شده عقاید، ایده‌ها، آرزوها و تجارب هستند. نمادها در یک فرایند نسبتاً طولانی به صورت نظامی از معانی و رویه‌های فرهنگی تجلی یافته و به مثابه بستری مناسب جهت انتقال، تداوم و توسعه دانش‌ها و تجارب بشری عمل می‌کنند. تامپسون اشکال نمادین را با پنج مشخصه توصیف کرده است: عمدی بودن، قراردادی بودن، ساختاری بودن، ارجاعی بودن و زمینه دار بودن (سلیمی، ۱۳۷۹: ۴۶). گیرتز در توضیح وجهه نمادی یکی از رفتارهای فرهنگی مهم مشهود خود در بالی بر آن است که «جنگ خروس‌ها در بالی، فقط جنگ دو خروس نیست، بلکه معتقد است که باید این عمل به ظاهر سطحی را به معانی و مفاهیم و حتی کارکردهای متعدد اجتماعی آن ارتباط داد. همین پدیده از یک سو، بیانگر مردانگی و قدرت و به عبارتی، روشنگر شأن و منزلت اجتماعی صاحبان آن هاست و از سوی دیگر، افزون بر آنکه زمینه تفریح و سرگرمی صاحبان آن‌ها را تأمین می‌کند، برای مردم نیز نوعی تفریح و سرگرمی شمرده می‌شود. در عین حال، آن‌ها تماشاچیان صرف نیستند، بلکه کسانی هستند که با تمام وجود، آن موضوع را دنبال می‌کنند و در واقع یک زندگی جمعی را بر پا می‌دارند. آنها در شرطبندی‌های خود، الگوهای روابط دوستانه، روابط محلی و پیوندهای افراد و اعضای جامعه را با یکدیگر مبادله می‌کنند؛ الگوهایی که مبتنی بر پایگاه‌های اجتماعی آنان است» (بختیاری و همکان، ۱۳۸۲: ۲۲).

**معنا:** مفهوم دیگری که با نماد ارتباط تنگاتنگی دارد مفهوم معنا است. معنا از طریق علائم و نشانه‌های نمادین که ابزارهای حامل آن هستند، منتقل می‌شود. پدیده‌ها و کنش‌ها علاوه بر ظاهر فیزیکی، حاوی معانی و مضامین خاص فرهنگی اجتماعی هستند که انسان‌شناس و جامعه‌شناس تفسیرگرا در صدد کشف و استنباط آنهاست. چه بسا یک رفتار به رغم ظاهر فیزیکی یکسان، بار معنایی متفاوتی در حوزه‌های فرهنگی مختلف یا در یک حوزه اما به تناسب موقعیت‌های متفاوت کنشگران داشته باشد. برای مثال، رفتار مقتصدانه در یک موضع ممکن است نماد زهد و پارسایی، در موضع دیگر نشانه بخل و خساست و در موضع سوم، نماد فقر و تنگدستی تلقی شود. از دید گیرتز، فرهنگ نیز نظام یا مجموعه‌ای از نظام‌های معنایی نمادین است.

معنا نیز نه امری شخصی، بلکه امری جمعی و برخوردار از اعتبار اجتماعی است. معنا در حقیقت، آن چیزی است که در نظام فرهنگی جامعه و در تار و پود روابط اجتماعی تعبیه شده است و از این رو، برای دریافت آن باید به عمق و درون مایه فرهنگ جامعه نفوذ کرده و با تأمل در بافت پیچیده نظام معنایی رایج کشف و استنباط گردد. ارائه معنا و تفسیر کنش‌ها و نمادها، تنها از طریق نفوذ به درون ذهن کنشگران یا کاوش ذهنی نمادها همراه با عطف توجه عمیق به زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی مولد

آنها، قلمرو کاربرد، نقش و مقاصد کاربران آنها در نظام معنایی موردنظر ممکن خواهد بود (شرف‌الدین، ۱۳۸۴: ۹۹)

### توصیف فربه<sup>۱</sup>، راهی به سوی خوانش نمادها

با تعریف فرهنگ توسط گیرتز، سؤال اساسی این است که حال چگونه و با چه روشی بایستی به سراغ فرهنگ یا شبکه معنایی رفت؟ در اینجا، مسئله تفسیر و سنت هرمنوتیکی، یکی از شاه کلیدهای گیرتز برای رسیدن به هدف است. او می‌نویسد: «جوامع مانند زندگی انسان‌ها دربردارنده تأویل‌های خود آنها است. کاری که باید انجام داد این است که بایستی شیوه یافتن آنها را فرا گرفت» (گیرتز، ۲۰۰۰: ۴۵۳). از نظر گیرتز، این شیوه دسترسی به معنا، با روش «توصیف فربه» امکان‌پذیر است، واژه‌ای که گیرتز آن را از گیلبرت رایل<sup>۲</sup> به امانت می‌گیرد. مفهومی که رایل برای تمایز گذاردن میان ظاهر رفتاری یک عمل (که می‌تواند به‌طور اجمالی در واژگان، حرکت‌ها و ژست‌های فیزیکی ظاهری توصیف شود) و معنای عمومی این حرکت‌ها به کار می‌گیرد که خود بستگی به دو عامل رمزهای ثابت معنایی و نیت عاملان برای عملیاتی کردن این رمزها و به صحنه آوردن و اجرای آنها دارد. مثالی که رایل در شرح این مفهوم مطرح می‌کند، مثال بسته شدن چشم<sup>۳</sup> و چشمک زدن<sup>۴</sup> و تمایز میان این دو است. بسته شدن چشم یک عمل فیزیکی است، اما چشمک زدن یک عمل دارای معنا و بسته به موقعیت آن، دارای معنای متفاوت. (اشنایدر، ۱۹۸۷: ۸۱۱)؛ بنابراین فهم عمل، مستلزم دانستن قراردادهایی است که این عمل بر طبق آنها اتفاق می‌افتد. به تعبیر گیرتز، توصیف فربه مستلزم «بیرون کشیدن ساختارهای معنایی و تعیین زمینه اجتماعی و اهمیت آنها» است (همان: ۹).

گیرتز با در پیش گرفتن و آمیختن دو روش انسان‌شناختی و هرمنوتیک، به جستجوی معنا در نزد بازیگران اعمال اجتماعی می‌پردازد. از نظر وی، لازمه دست یافتن به توصیف فربه، پرداختن به «توصیف مختصر»<sup>۵</sup> است. توصیف مختصر در نظر وی، همان جمع‌آوری و ثبت داده‌های انسان‌شناختی از محیط و میدان محل مطالعه، یا مردم‌نگاری است. این توصیف مربوط به ثبت اطلاعات تجربی همراه با جزئیات کامل است.

گیرتز پس از جمع‌آوری و ثبت داده‌ها و ارائه توصیف مختصر، برای دستیابی به معنا به سراغ توصیف فربه می‌رود. این توصیف برای دستیابی به معنای داده‌های تجربی انجام می‌شود و نقطه اتصال روش هرمنوتیکی گیرتز با روش‌های انسان‌شناسی است. برای درک و تفسیر مشاهدات، بایستی به سراغ کشف معناهای درون اعمال رفت. گیرتز می‌نویسد: «آنچه در حقیقت مردم‌نگار با آن روبه‌رو است تکرار

1. Thick Description
2. Gilbert Ryle
3. Twitch
4. Wink
5. Thin Description

ساختارهای مفهومی پیچیده است که بسیاری از آنها خود را بر دیگری فراقینی کرده‌اند، یا با دیگری گره خورده‌اند که در وهله اول غریبه، نامنظم و غیرشفاف به نظر می‌رسند؛ و او (مردم نگار) بایستی تا حدی آنها را فهمیده و به ترجمه درآورد. این مسئله در مورد بسیاری از کارهای عملی و سطوح مختلف کارهای میدانی و فعالیت‌های وی، نظیر مصاحبه با مطلعان، مشاهده مناسک، استخراج مفاهیم خویشاوندی، دنبال کردن خطوط دارایی‌ها، سرزنش‌ها و انتقادهای اهالی خانواده‌ها و نوشتن دفتر یادداشت‌ها صادق است. انجام دادن عمل مردم‌نگاری مانند سعی در خواندن (به معنی بناکردن و خواندن چیزی است. خواندن یک نوشته بیگانه، بدون هدف، درهم و برهم، ناپیوسته، مشکوک و دارای تمایل به تفاسیر متعدد که با نمودارهای معمولی ترسیم و نوشته نشده است) (همان: ۱۰).

مسئله کشف معنا و بیرون کشیدن آن از دل نمادها که گیرتز به دنبال آن است، با تقسیم‌بندی دوگانه وی از انواع نمادها شکل می‌یابد: نمادهای آگاهانه و نمادهای پنهان. بازنمایی آگاهانه نمادها همچنان که از نام آن پیدا است، از دلالت شیئی بر یک مفهوم مشخص و به صورت شفاف حکایت دارد؛ مثلاً پرچم را می‌توان نماد آگاهانه یک کشور دانست (همان: ۹). بازنمایی از طریق نمادهای پنهان زمانی اتفاق می‌افتد که جوامع و افراد و گروه‌های اجتماعی درون آن از دلالت‌های نمادین خبر ندارند و نمی‌دانند که یک نماد نشان از چه چیزی دارد. (گیرتز، ۱۹۸۸: ۲۰-۱۰). گیرتز معانی فرهنگی مستتر در اعمال اجتماعی را عمدتاً از نوع پنهان و ناخودآگاه می‌داند و برای رسیدن به فهم این نمادهای پنهان، رویکرد تفسیری را دنبال می‌کند. گیرتز اذعان دارد که توصیف‌های فریه مردم‌نگار، تفسیری هستند که برای خوانش و تفسیر نمادهای پنهان و ناخودآگاه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در واقع، این تفسیرها از نظر وی بر پایه تفسیرهای مطلعین و افراد مورد مطالعه انجام می‌پذیرند و آنچه مردم‌نگار در توصیف فریه انجام می‌دهد، فهم فهم‌های مطلعین و افراد بومی از آنچه آنها انجام می‌دهند است (گیرتز، ۲۰۰۰: ۱۵-۱۴). این فهم بایستی در بستر کنش اجتماعی انجام پذیرد و در اینجا مسئله چگونگی مواجهه با کنش اجتماعی در روش‌شناسی گیرتز اهمیت پیدا می‌کند.

#### مکاتب

بی‌تردید از میان متفکران معاصر در حوزه انسان‌شناسی و حتی فراتر از آن، این نام کلیفورد گیرتز است که امروزه بیش از هر متفکر دیگری بر زبان‌ها است و این امر، نخست به دلیل رویکرد خاص وی به مسئله "فرهنگ" و به صورت کلی رویکرد تازه وی به علوم انسانی و علوم اجتماعی است. جایگاه گیرتز فراتر از مرزهای انسان‌شناسی، به عنوان چهره‌ای فرارشته‌ای، در حد فاصل علوم اجتماعی و علوم انسانی است. در واقع رویکردهای نظری گسترده و نوآورانه وی که ترکیبی از نظریه‌های فلسفی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، زبان‌شناختی و با به کمک طلبیدن نقد ادبی است، وی را مستعد کسب این جایگاه ساخته است. در حوزه علوم انسانی و تاثیر بر آن در انتهای قرن بیستم، می‌توان وی را با متفکرانی همچون هابرماس، فوکو و بوردیو مقایسه کرد، با این تفاوت که وی، خاستگاه جغرافیایی

آمریکایی دارد. علی‌رغم داشتن خاستگاه متفاوت با متفکران قاره اروپا، گیرتز را می‌توان کاملاً متعلق به سنت نظری قاره‌ای دانست. چیزی که بیش از هر چیز در روش‌شناسی گیرتز در اتخاذ رویکردی جدید در حوزه فرهنگ و سعی وی برای درانداختن طرحی نو در این حوزه و همچنین ایجاد یک چرخش پارادایمی در علوم اجتماعی نمایان است.

گیرتز تأکید می‌کند که رهیافت معنا شناختی به فرهنگ می‌تواند به‌عنوان واکنشی علیه ساختارگرایی لوی استروس و دیگران، نگریسته شود؛ درحالی‌که لوی استروس همچون گیرتز به تحلیل نمادی علاقه مند بود اما از این حیث که نمادها بایستی چگونه آزمون شوند با استروس تفاوت داشت. گیرتز به نمادها برای خود نمادها علاقه‌مند نبود بلکه به توانایی نمادها جهت تبیین فرآیندهای اجتماعی می‌پرداخت. این نارضایتی در این بیان گیرتز مشهود است که "نمادها" بر اساس ترتیبات خودشان "هر چه که هستند و هر کجا که هستند؛ دسترسی تجربی ما به آنها از طریق کاوش در رویدادها، حاصل می‌شود و نه از طریق ترتیب دادن هستی‌های منتزع در قالب الگوهای همسان شده". نمادها معنی خودشان را نه از طریق روابطشان با یکدیگر بلکه از طریق نقش‌هایی که در زندگی افراد ایفا می‌نمایند؛ کسب می‌کنند.

با گذشت دهه ۱۹۶۰، گیرتز، تمرکز خویش را بر فرهنگ و جایگاهش بعنوان یک اَبژه‌ی انسان شناختی منحصر نمود و به تفکر پیرامون فرهنگ و معنی پرداخت.

### انتقادات

نکته‌ای که می‌بایست در مورد روش‌شناسی گیرتز در بحث تفسیرگرایی و تکیه وی بر تفسیر فرهنگی به آن اشاره نمود، مفهومی است به نام "نظام‌های فرهنگی"<sup>۱</sup> که گیرتز آنها را دارای چند مؤلفه می‌داند. او معتقد است که دین، ایدئولوژی، عقل سلیم، هنر و بسیاری از دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی و ایده‌ها، اجزای تشکیل‌دهنده این نظام‌ها هستند و خود فرهنگ یک نظام کلی از شکل‌های نمادین است که بایستی آنها را در عینیت و در حوزه اعمال واقعی‌شان درک کرد. یکی از نقدها بر این بخش از آراء گیرتز این است که وی به صورت دقیق و مشخص منظور خود را از "نمادها"، نظام‌های نمادین و نحوه تجزیه و تحلیل آنها توضیح نداده است. (لیبرسون، ۲، ۱۹۸۴: ۱۱)

در اوایل دهه ۱۹۸۰ و در اوج شهرت گیرتز، حمله‌های متعدد و سیلی از انتقادات متوجه گیرتز شد که البته وی به بسیاری از آنها پاسخ نداد. علاوه بر حملات پوزیتیویست‌ها که وی را متهم به فاصله گرفتن از روش‌های علمی و روی آوردن به روش‌های اغواگرانه و فریبنده تفسیری می‌کردند و حملات پسامدرنیست‌ها در نقد شدید روش‌های تفسیری وی، ماتریالیست‌ها نیز وی را به خاطر بستن چشمان

خود بر تاریخ، قدرت و نزاع‌های اجتماعی مورد انتقادهای تند خود قرار داده بودند. (سول، ۱۹۹۹: ۳۶-۳۵)

نقدهای مشخصی بر کارهای وی توسط انسان‌شناسان و فیلسوفان نیز صورت گرفت. این گروه نقدهایی به کار او در مورد بالی<sup>۲</sup> (رزبری، ۱۹۸۲)، توان‌یابی کشاورزی در جاوه (وایت<sup>۳</sup>، ۱۹۸۳)، فهم گیرتز از مذهب (اسد، ۱۹۸۳)، درک وی از ایدئولوژی (ولف<sup>۴</sup>، ۱۹۸۴)، کهن‌گرایی<sup>۵</sup>، (اندرسون<sup>۶</sup>، ۱۹۸۳) و به‌طور کلی پارادایم تفسیری وی (شانکمن<sup>۷</sup>، ۱۹۸۴) وارد کرده‌اند. در مقابل گیرتز ترجیح داد تا به ندرت به انتقادهای پاسخ دهد و این خود یکی دیگر از انتقادهای است که می‌توان به وی وارد کرد. در یک مقوله‌بندی کلی می‌توان انتقادهای وارده بر گیرتز در حوزه علوم اجتماعی را در چهار حوزه جای داد: ریشه‌یابی و منشاشناسی، کارکردها، تأثیرات روان‌شناسی و علیت. این انتقادهای بیش از هر چیز در دو اثر عمده وی که بیشترین تأثیر را در چرخش پارادایمی انسان‌شناسی داشته است، یعنی تفسیر فرهنگ‌ها و مقاله مشهور آن یعنی جنگ خروس اهالی بالی و صورت‌بندی مجدد تفکر اجتماعی یافت. علاوه بر این، اتخاذ رویکرد شهودی توسط گیرتز و همچنین پیچیده‌گویی و نثر ادبی پر پیچ و خم گیرتز، یکی از دلایلی است که سبب شده است برخی منتقدان، انسان‌شناسی وی را نه یک علم، بلکه یک هنر بدانند (سوایدلر<sup>۸</sup>، ۱۹۹۶: ۲۹۹). همچنین، ادعای سیادت و برتری روش‌های تفسیری بر روش‌های پوزیتیویستی توسط گیرتز (که در گفتمان ایده آلیستی فلسفه و هرمنوتیک آلمانی، به اصطلاح تفسیر در مقابل تبیین مشهور است)، نه تنها هنوز ادعایی چالش‌برانگیز و پر سروصدا است، بلکه اکنون بسیاری از انسان‌شناسان و متفکران علوم اجتماعی را به این نتیجه رسانده است که رویکردی تلفیقی را در پیش گیرند. رویکردی که از مزایای رویکرد تفسیری گیرتز، همچون خاص‌گرایی و بومی‌گرایی آن از یکسو و از سوی دیگر از مزایای روش‌های پوزیتیویستی همچون توضیح علیتها و کارکردها و همچنین رویکردهای مقایسه‌ای و استفاده از نظریه‌های عمومی و بزرگ‌تر بهره‌مند باشد، انسان‌شناسان معاصر سعی در اتخاذ رویکردی جامع در مطالعات خود دارند. چیزی که به گفته بن وایت<sup>۹</sup> انسان‌شناسی را تبدیل به یک رشته علمی<sup>۱۰</sup> و در عین حال انسانی‌ترین علوم و علمی‌ترین رویکردها به انسان می‌کند. (وایت، ۲۰۰۷: ۱۲۰۴).

1. Swell
2. Bali
3. White
4. Wolf
5. Primordialism
6. Anderson
7. Shankman
8. Swidler



از دیگر انتقادات این بود که گیرتز توجه چندانی به مسایل قدرت و تعارض اجتماعی ندارد. پدیده‌های فرهنگی، بیش از هر چیز به مثابه ساخت‌های معنی‌دار و صور نمادین نگریسته می‌شوند و تحلیل فرهنگ به عنوان تعبیر و تفسیر الگوهای معنایی نهفته در این صورت‌ها فهم گردیده است. اما پدیده‌های فرهنگی در روابط قدرت و تعارض نیز ریشه دارند. پدیده‌های فرهنگی بیانگر روابط قدرت، در شرایط خاص عامل حفظ یا برهم زنده روابط قدرت است و موضوع تعبیر بسیار و شاید متعارض و دور از هم شده است. هیچ یک از این ملاحظات در رهیافت گیرتز در اولویت قرار ندارند. تأکید گیرتز بیشتر بر معناست تا بر قدرت و نیز برخورد معنا تا معانی متعارض و واگرایی که ممکن است پدیده‌های فرهنگی برای افراد قرار گرفته در شرایط مختلف داشته باشند (مونسون<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶: ۱۹).

### نتیجه‌گیری

در واقع، پروژه گیرتز را می‌توان ادامه سنت فلسفه قاره‌ای آلمان دانست که قائل به روش‌های تفسیری به جای تبیینی بود. اگرچه در سنت هرمنوتیک آلمانی، روش هرمنوتیکی و روش علوم طبیعی دارای درجه‌ای یکسان از اعتبار محسوب می‌شد، اما گیرتز با شروع پروژه عظیم خود در رویکرد تفسیری به فرهنگ و صورت‌بندی مجدد تفکر اجتماعی، در پی اثبات برتری روش‌های تفسیری بر روش‌های علوم طبیعی و در نتیجه جای‌گزینی روش‌های اخیر با روش‌های تفسیری است و این مسئله را می‌توان انقلاب گیرتزی نه تنها در حوزه علوم اجتماعی و انسان‌شناسی، بلکه در کل علوم انسانی دانست و همچنین چرخشی پارادایمی در سنت این علوم به شمار آورد.

گیرتز تلاش می‌کند گذشتن شبکه‌های معنایی را از خلال نمادها نشان دهد و این نظریه را در چارچوب نوعی مردم‌نگاری تفسیری، مفهوم پردازی کند. هدف او رسیدن به پاسخی برای چگونگی ارتباط این شبکه‌های معنایی با یکدیگر و پیوستی فرایندهایی است که برای فرد و گروه پدید می‌آورند.

روش تفسیری گیرتز، ساختاری درونی (امپیک) دارد، نه بیرونی (اتیک). امپیک معنای درک دیدگاه درونی یا پنداشت «فرد بومی»، درباره ذهنیت‌ها یا خود به کار می‌رود. انسان‌شناس در این شیوه، همچون مترجمی در ریزترین بخش‌ها و ذهنیت‌ها و یا رفتارهای فرد بومی دقیق درنگ می‌کند تا بتواند آن را درباره رفتار یا جهان پیرامون دریابد و یا اینکه آن را به نوعی ترجمه کند. روش تفسیری گیرتز، بودن در چارچوب درک فرهنگ خود، در پی درک فرهنگ دیگری است. البته این رویکرد، اتیک نیست، که پژوهشگر در آن پنداشت خود را درباره ذهنیت و رفتار فرد بومی عرضه می‌کند.

مردم‌نگاری تفسیری گیرتز به همان اندازه که به سوی روش تفسیری و کیفی می‌گراید از دقت و اثبات‌گرایی کمی‌گرایی در علوم اجتماعی دور می‌شود. او خود می‌داند که با بررسی پهنه‌های کوچک، به دنبال درک جزئیات موضوع می‌رود. از این رو دستاوردش را نه کاری کامل، بلکه بخشی از یک مجموعه بزرگ گمان می‌زند که آرام آرام شکل می‌گیرد. او این رویکرد ذره‌گرا یا میکروسکوپی را با

رویکردی امیک در پژوهش خود همراه می‌کند که پیامد ناگزیرش، همان خاص‌گرایی فرهنگی است. به همین سبب می‌توان او را یگانه مدافع نظریه محلی بودن درک انسان‌شناختی، در برابر جهان‌شمولی بودن ابزارهای ادراکی آن یعنی دین، فلسفه و علوم اجتماعی دانست.

کارهای گیرتز در غالب فرهنگ‌شناسی می‌گنجد اما پیامدهای کار او با انسان‌شناسی دین و فرهنگ نیز آمیخته است. ویژگی دیدگاه وی تاکید بر معناست؛ یعنی هر شناختی درباره فرهنگ باید با معانی فرهنگی آغاز شود؛ چنانکه فهم معانی حتی در پژوهش‌های تبیینی و طبیعی از دید منطقی و عملی، نخستین گام فهم معانی است. از این چشم‌انداز، عمل به جای عقیده و آیین به جای اسطوره و اخلاق به جای جهان‌بینی می‌نشیند و برتری دادن به متن، ویژگی روش‌شناسی تفسیری اوست. گیرتز می‌خواهد واقعیت اجتماعی همچون متن نگریسته شود و همان‌طور که متن تفسیر می‌شود واقعیت اجتماعی نیز تفسیر شود.

البته متن بودگی<sup>۱</sup> و فرهنگ را به مثابه متن در نظر گرفتن، نظریه‌ای تازه و از آن گیرتز نیست زیرا کسانی مانند دریدا، از دیدی فلسفی به آن پرداخته‌اند. گیرتز همانند منتقدان به جای روایت‌های بزرگ و عام، خواهان رفتن در جاده‌های کوچکی است که بدان‌ها دسترسی هست.

روش او تا اندازه‌ای به روش نقد ادبی می‌ماند؛ چنان‌که هدف در نقد ادبی یا کارهای خردتری که گیرتز آنها را می‌خواهد، رابطه پژوهشگر با میدان تحقیق است. پژوهشگر در این شیوه فعالانه میدان و موضوع را بازسازی و تفسیر و سرانجام آن را بازآفرینی می‌کند. دیدگاه تفسیری گیرتز را می‌توان هنوز هم به عنوان یکی از پارادایم‌های عمده در انسان‌شناسی و علوم اجتماعی یافت. دیدگاهی که مورد توجه بسیاری از استادان و دانشجویان در این حوزه‌ها است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- بختیاری، محمدعزیز و فاضل حسامی (۱۳۸۲)، درآمدی بر نظریه‌های اجتماعی دین، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- پالس، دانیل (۱۳۸۲)، هفت نظریه در باب دین، ترجمه محمدعزیز بختیاری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- تامپسون، جان.ب (۱۳۷۸)، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن: نظریه اجتماعی انتقادی در عصر ارتباطات توده‌گیر، ترجمه مسعود اوحدی، تهران.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۹)، فرهنگ‌گرایی جهانی شدن و حقوق بشر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شرف‌الدین، سید حسین (۱۳۸۴)، کارکرد معناسازی دین از دید گیرتز، فصلنامه معرفت، شماره ۹۹.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶)، نگاهی به رویکرد تفسیری کلیفورد گیرتز با تأکید بر تفسیر او از پدیده دینی، نامه علوم اجتماعی، ش ۳۱.
- کرمی پور، اله کرم (۱۳۹۳)، روش و رویکرد کلیفورد گیرتز درباره دین و فرهنگ، فصلنامه اندیشه نوین - شماره ۲۴.
- گیویان، عبدالله؛ (۱۳۸۶)، کلیفورد گیرتز و دیدگاه تفسیری او در باب دین و فرهنگ، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال سوم، ش ۱۰.
- نادری، احمد (۱۳۹۱) کلیفورد گیرتز، از پوزیتیویسم تا انسان‌شناسی تفسیری، فصلنامه پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران دوره ۲، شماره ۱.
- همیلتون، ملکم (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تبیان.
- Anderson, Benedict (1983), Old State, "New Society: Indonesia's New Order in Comparative Historical Perspective", In Journal of Asian Studies, Vol. 42, No.3, Pp: 477-496
- Asad, talal (1983), "Anthropological Conceptions of Religion: Reflections On Geertz", In Man: Journal of The Royal Anthropological Institute, Vol. 18, No. 2, Pp. 237-259
- Benedict, Ruth (1960), Patterns of Culture, Eighteenth Printing, New York: The New American Library of World Literature.
- Berlin, Isaiah (1980), Against The Current, Essays in The History of Ideas, Henry Hardy (Ed), New York: The Viking Press.
- Dilthey, Wilhelm (1990), Gesammelte Schriften, I Band: Einleitung in Die Geisteswissenschaften, versus Eisner Grundlegung Fur das Stadium der Gessellschaft Und der Geschichte, 9., Auflage, Stuttgart: B.G. Teubner Verlagsgesellschaft.

- 
- 
- Gadamer, Hans-George (1990), *Gesamelte Werke, Band 1, Wahrheit Und Methode, Grundzüge Eisner Philosophischen Hermeneutic*, Tübingen: UTB.
  - Geertz, Clifford, 1960, *The Religion of Java*, Glencoe: Free Press
  - ——— (1973), *The Interpretation of Cultures*, New York: Basic Books
  - ——— (2000), *Available Light: Anthropological Reflections On Philosophical Topics*, Princeton: Princeton University Press.
  - ——— (2000), *The Interpretation of Cultures*, New York: Basic Books.
  - Kroeber, Alfred and Kluckhohn, C (1952), *Culture: A Critical Review of Concepts and Definitions*, Cambridge: The Peabody Museum.
  - Lieberson, Jonathan (1984), *Interpreting The Interpreter*, *New York Review Of Books*, Vol. 31, No.4, 15 March, [Http://www.nybooks.com/articles/5914](http://www.nybooks.com/articles/5914) Accessed Jun 2012.
  - Munson, H., “Geertz on Religion: The Theory and the Practice”, *Religion*, vol.16, no.1, 1986: pp.19-20.
  - Roseberry, William (1982), “Balinese Cockfights and The Seduction of Anthropology”, In *Social Research*, Vol. 49, No. 4, Pp: 1013–1128.
  - Shankman, Paul (1984), “The Thick and The Thin: On The Interpretive Theoretical Paradigm of Clifford Geertz”, In *Current Anthropology*, Vol. 25, No.3, Pp: 261–280.
  - Schneider, Mark A (1987), “Culture-As-Text in The Work of Clifford Geertz”, In *Theory and Society*, Vol. 16, No. 6, Pp: 809-839.
  - Swell, William H (1999), “Geertz, Cultural Systems, And History: From Synchrony to Transformation”, In *The Fate of “Culture”: Geertz and Beyond*, Sherry B. Order (Ed), Pp: 35–55, Berkeley: University of California Press.
  - Swidler, Ann (1996), “Geertz’s Ambiguous Legacy”, In *Contemporary Sociology*, Vol. 25, No. 3 (May, 1996), Pp: 299-302.
  - Thompson, John B (1995), *Critical Hermeneutics, A Study in The Thought of Paul Ricoeur and Jürgen Habermas*, 4th Ed, Cambridge: Cambridge University Press.
  - White, Ben (2007), “Clifford Geertz: Singular Genius of Interpretive Anthropology”, In *Development and Change*, Vol. 38, No. 6.
  - ——— (1983), *Agricultural Involution and Its Critics: Twenty Years After*, *Bulletin of Concerned Asian Scholars*, Vol. 15, No.23.
  - Wolf, Eric (1984), “Incorporation and Identity in The Making of the Modern World”, In *summon anthropology* 3.